معنی نخواند نصیحت مرشد ان کامل فریب عقلان باطل نژاد یکی انست زیرا که باز ماندن او در تنبه و جوی حق
تیز از سبب کرده و کمک شناخت و میزان هستیار از دست او بیرون آورده لاجرم حسن ایمان صحیح و فاسد را صحیح
نشناسد بیت ترازو گرفتاری پس ترازو در دست هر کس یکی قلبی بیارایه تو پنداری که زر دارد قلب و دغا نه اگرچه
نمایشی او دانا چون نگاه سپید اشد عیار او پنهان بماند بیت خوش بود گر کمک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود
هر که در غش باشد و بعد از انکه حق سبحانه اعلام فرمود که این گروه ایمان نیارند تعقیب نمود از آنچه جزای که جاثر بر دل ایشان
ایمان ایشان را بر اهل گفت ختم الله مهر نهاد خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی این کافران و پوشیدند از
تابان حق نخواهند و خبر درست و راست در نیابند و اگر آیه در شان یهود است معنی این باشد که پوشیده گردانید دلهای
ایشان را بجزای که در قبول حق و تصدیق پیغمبر بحق سرکشی کردند و یهود ان لا فتح نیز زند که بما فتح از علیکم حق سبحانه در حق
آن فتح ایشان را بحکم تهدید کرد و باز مود که دلهای ایشان نیز مهجور است و نور باطن ایشان از ظلمات انکار و تکذیب
پوشیده و مستور بیت در تنگ انکار بر آینه هزل که نشست از تیرگیش بر همه پس روشن شد اشاعره بر انند که ختم عبارت
از آفریدن و جعلیست در قلوب کفار و متعزله گویند علامتیست در دل که چون ملیکه دلی را بدان علامت یابند دانند که
صاحب او اهل آرزش نیست برای وی استغفار نفرمایند بلکه دایم لعنت که بوی وصال بان بوی نرسد شعر
از فراق تیغ میگوئی سخن هر چه میخواهی کن لیکن آن مکن تیغ تیز از فرقت تو هیچ نیست پیش از تیغم بلی سر و سامان کن
علما در این آیه گفت که بسیار است اهل حق را بدانکه این ختم عقوبتیست از حق تعالی که منع بندهٔ میکند از ایمان بطریق
جبر و اجبار بر کفر بیندار و از روی کره بلکه زیادتی عذاب دست قرای تمادی بر کفر و مکافات و اصرار بر باطل و جاهلم
گفته اند ختم یعنی حکم کرد خدای تعالی بر ایشان بجفوه و ازل دانسته بود که ایشان را در دایره ایمان راه نیست و چون
افتتاح آورده که عاصت چنانچه فاعلم انه مکتمل نه مکتمل نه خشی اعمال ایشان را مهر دلهای ایشان گردانید که کما قال بل طبع الله
علیها بکفرهم هر چه دهند از برای آن باشد که مانع گردد از دخول خیری در و و ترویج چیزی انوب قلب کفار الختوم
کردند تا در بشناختن ایشان نرود تاریکی بیکانگی بدون نیاید یا دلهای ایشان را مهر کرد تا بر همان صفت که هست باقی ماند
در قیامت بنظر ایشان در آرند تا جزای نبرد ایشان رسد و اند که پیشتر چیزی آنند محققان بر انند که دل کافر خلق خدا
و دل مؤمن خلق خدا بکار که هر دست میگوید که ختم از حق قلوبهم اچنانکه مداست میگوید ذمت فی قلوبکم یکی را مهر بیکانگی در دل
انگنند تا در بشوق جویای جانان شد آن بر سلطه مرکزت در باد و قید سوزان و این بر ربط مهر معرفت در جلوه لطف یار
آن یکی خوشدل که یارم در راست وین دیگر حیران که چشمم در راست وعلی ابصارهم و مهر نهاد بر گوشهای ایشان و بر حق
حق شنوند و مراد بوضع صفت قلوب رابع آورد و سمع را واحد و صاحب کشاف مضافی تقدیر میکند علی حواس
سمعهم که میگوید سمع مصدر است او را تثنیه و جمع نکنند یا اگر سمع هر یک را باشد در موضع آورده که دلها را جمع یاد کرده اگر گفتار

و هم عاید متوقف بود هر یک در دل مقصدی مقصودی میگرداشتند و سمع را یکی آورد زیرا که در سماع حق بر بوه کار است
شنید بود و نه هر یک که نه میشنوند وعلی ابصارهم و بر دیده های ایشان غشاوة پوشیده شده چنانچه در آن دهشت نه چشم بر شهود
نمانند و ولا حق نیست ابصار جمع بصر است و آن ادراکیست که بین باشد و مجاز بر قوت باصره و بر عضو نیز اطلاق کنند و دلالت ایشان
راست و سمع و بصر از اصبع معرفت و علم بیهیت که منبع او کثرت است یا اعتباری که مطلع بر آن چشم باشد هر سه را بر ختم نشیند
تنبیه کرده اند مکافات ایشان را و در حقیقت در پوشش نیست بلکه تشبیه یکبند دل و گوش و چشم اگر بدان ارواح و نیز شطاع
میکنند بچیزی نفیس بسیار رفیق که از هر کسی نه و بیهوشند تا کسی از آن فایده نگیرد و تخصیص ختم سمع قلب برای آنست که تمام ادراک
آن متعلق نیست یعنی فصل خاص دریافت است و از آن که شنیدن و بر این ختم بسمل بیک جهت اختصاص دارد و بیکدیگر جهت ایشان
مشابه اند لاجرم در منع زال و سمع از نقل ایشان لفظی است که از جهت آن شدن مخصوص بجای نبود و در آن حقیقت که منع زوال
میکند و در ختم هم جهت جواب ما و ادراک بصر از یک جهت مقابله باشد پس در منع و از نقل فاصل و عشاوه که ایست و
تقدیم قلب که معدن آگاهیست بر سمع و بصر که جاسوسان و کارزاران وی اند و صوری اراده و سمع نیز بوسطه آگاه از بیرون
مقدم بر اراده که رشد و شرف دانست که سمع شرط نبوت باشد بخلاف بصر چه معنی از انبیا علیهم السلام بعد این قوت بسیار
از چون شبیب علیه و دیگر آگاه نطق و پرسیع قریب است و بصر که در اصل اشرف شمع محروم باشد الا از علیه نطق عاری خواهد بود
در کار و در اراده مشاهده و بصر و دو منفعتی که اند بیشتر تا کردی منفعل وقت جواب کتاب شد آنچه از آن گرانی عقوبت کرده است
ولهم و مر ایشان راست این دلام استحقاق و ایجاب گویند معنی حق ایشان است از روی عدل عذاب عظیم عذابی بزرگ که
آنرا گویند که اشارا و رنج اندازد و از راست باز دارد و صفت عذاب بعظمت جثه گفت که آن عذاب ایشان را هم در دنیا بود
بقتل اسره غارت و هم در آخرت او بود بانواع عقوبت و شدت و کشاده نظمت اه آنست که چون یک سوی بیرون دو عضا
و اجزا از آن متالم گردد حقیقت آنست که آن عذاب را از سه وجه عظیم میتوان گفت یکی آنکه جاوید باشد مراث نرود از ایشان منقطع
گردد و ما هم بخارجین من النار دوم آنکه شدید نباید و فرجه در میانه پدید نیاید لا یفتر عنهم العذاب سیم آنکه زمان زمان
فزاید و ظلمت ظلمت افزون گردد و ذلک بانهم کانوا یکذبون و ما هم عذابا فوق العذاب در حقایق آورده که عذاب نرک و دریست از لذت ذاتی حق
در دنیا و حرم بودن از دولت لقا او و عقبی و نزد محققان نیز عذاب بزرگ عبارت از آنست و محجوب بودن از مشاهده
خلاق و از نیست که وصال فراق را بهشت و دوزخ گویند بیت دیگر از نامع حدیث جنت و دوزخ پرس دوزخ ما و جنت
وصال شوق تست و چون حق سبحانه پس از مدح مومنان که موافق حق اند در ظاهر و باطن ذم مشرکان که مخالف حق اند در صورت
و معنی باز نمود و بعد از آن ذکر حق میکند که منزلت میان کسیکه بر بهشت و آنکه بطایفه اول بظاهر و اگر دشمنی بباطن ایشان
منافقان اند و معنی از علما منافق را از کافر اصلی اشنع و شدت در جهنم اگر منافق پس قریب دو اند که کافران بر دوزخ
و منافق در دوزخ میگوید و کافر باعتقاد خود و بدروغ و منافق بر عیت و منافق گفته اند باسم نزاعم کرده است و کافر اصلی آن میگوید که دلهای
و هم عاید متوقف بود هر یک در دل مقصدی مقصودی میگرداشتند و سمع را یکی آورد زیرا که در سماع حق بر بوه کار است
شنید بود و نه هر یک که نه میشنوند وعلی ابصارهم و بر دیده های ایشان غشاوة پوشیده شده چنانچه در آن دهشت نه چشم بر شهود
نمانند و ولا حق نیست ابصار جمع بصر است و آن ادراکیست که بین باشد و مجاز بر قوت باصره و بر عضو نیز اطلاق کنند و دلالت ایشان
راست و سمع و بصر از اصبع معرفت و علم بیهیت که منبع او کثرت است یا اعتباری که مطلع بر آن چشم باشد هر سه را بر ختم نشیند
تنبیه کرده اند مکافات ایشان را و در حقیقت در پوشش نیست بلکه تشبیه یکبند دل و گوش و چشم اگر بدان ارواح و نیز اطلاع
یکنند بچیزی نفیس بسیار رفیق که از هر کسی نه و بیهوشند تا کسی از آن فایده نگیرد و تخصیص ختم سمع قلب برای آنست که تمام ادراک
آن متعلق نیست یعنی فصل خاص دریافت است و از آن که شنیدن و بر این ختم بسمل بیک جهت اختصاص دارد و بیکدیگر جهت ایشان
مشابه اند لاجرم در منع زال و سمع از نقل ایشان لفظی است که از جهت آن شدن مخصوص بجای نبود و در آن حقیقت که منع زوال
میکند و در ختم هم جهت جواب ما و ادراک بصر از یک جهت مقابله باشد پس در منع و از نقل فاصل و عشاوه که ایست و
تقدیم قلب که معدن آگاهیست بر سمع و بصر که جاسوسان و کارزاران وی اند و صوری اراده و سمع نیز بوسطه آگاه از بیرون
مقدم بر اراده که رشد و شرف دانست که سمع شرط نبوت باشد بخلاف بصر چه معنی از انبیا علیهم السلام بعد این قوت بسیار
از چون شبیب علیه و دیگر آگاه نطق و پرسیع قریب است و بصر که در اصل اشرف شمع محروم باشد الا از علیه نطق عاری خواهد بود
در کار و در اراده مشاهده و بصر و دو منفعتی که اند بیشتر تا کردی منفعل وقت جواب کتاب شد آنچه از آن گرانی عقوبت کرده است
ولهم و مر ایشان راست این دلام استحقاق و ایجاب گویند معنی حق ایشان است از روی عدل عذاب عظیم عذابی بزرگ که
آنرا گویند که اشارا و رنج اندازد و از راست باز دارد و صفت عذاب بعظمت جثه گفت که آن عذاب ایشان را هم در دنیا بود
بقتل اسره غارت و هم در آخرت او بود بانواع عقوبت و شدت و کشاده نظمت اه آنست که چون یک سوی بیرون دو عضا
و اجزا از آن متالم گردد حقیقت آنست که آن عذاب را از سه وجه عظیم میتوان گفت یکی آنکه جاوید باشد مراث نرود از ایشان منقطع
گردد و ما هم بخارجین من النار دوم آنکه شدید نباید و فرجه در میانه پدید نیاید لا یفتر عنهم العذاب سیم آنکه زمان زمان
فزاید و ظلمت ظلمت افزون گردد و ذلک بانهم کانوا یکذبون و ما هم عذابا فوق العذاب در حقایق آورده که عذاب نرک و دریست از لذت ذاتی حق
در دنیا و حرم بودن از دولت لقا او و عقبی و نزد محققان نیز عذاب بزرگ عبارت از آنست و محجوب بودن از مشاهده
خلاق و از نیست که وصال فراق را بهشت و دوزخ گویند بیت دیگر از نامع حدیث جنت و دوزخ پرس دوزخ ما و جنت
وصال شوق تست و چون حق سبحانه پس از مدح مومنان که موافق حق اند در ظاهر و باطن ذم مشرکان که مخالف حق اند در صورت
و معنی باز نمود و بعد از آن ذکر حق میکند که منزلت میان کسیکه بر بهشت و آنکه بطایفه اول بظاهر و اگر دشمنی بباطن ایشان
منافقان اند و معنی از علما منافق را از کافر اصلی اشنع و شدت در جهنم اگر منافق پس قریب دو اند که کافران بر دوزخ
و منافق در دوزخ میگوید و کافر باعتقاد خود و بدروغ و منافق بر عیت و منافق گفته اند باسم نزاعم کرده است و کافر اصلی آن میگوید که دلهای

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)